

نقد مفهومی کتاب دولت، نفت و صنعتی‌شدن در ایران

روایتی ناکام از سیاست‌گذاری صنعتی ایران

مسعود درودی*

چکیده

یکی از مفاهیمی که طی یک‌صد سال گذشته همواره ذهن اندیشمندان ایرانی را به‌خود مشغول داشته است، علل توسعه‌نیافتگی جامعه ایرانی است. این مسئله از منظرهای متعددی بررسی شده است. یکی از سویه‌های مهم توسعه‌یافتگی دست‌رسی به سطح بالای صنعتی‌شدن است. سیاست‌گذاری توسعه صنعتی که به‌نوعی از دوران حکومت رضاشاه پهلوی به این سو به‌منظور بازسازی زیرساخت‌های کشور پی‌گیری شد، به‌مثابه زیربنای توسعه کشور همواره یکی از نقاط مهم توسعه‌نیافتگی موردتوجه بوده است. باوجود اهمیت بررسی و شناخت عوامل و علل توسعه صنعتی کم‌تر اثری به‌طور مشخص بر علل توسعه‌نیافتگی صنعتی تأکید کرده است. در این مقاله کتاب *نفت، دولت و صنعتی‌شدن در ایران* که نوشته مسعود کارشناس (استاد دانشگاه سواز لندن-انگلستان) است و یکی از آثار معدودی که علل سیاست‌گذاری ناکارآمد صنعتی را بررسی کرده است بررسی و نقد می‌شود. نویسنده تلاش داشته است که با رویکردی ساختاری تأثیر نفت را در سیاست‌گذاری صنعتی در دوران پهلوی بررسی کند. نگاه در مقاله حاضر ناظر به نقد رویکرد نویسنده به موضوع تأثیر نفت در سیاست‌گذاری صنعتی و نتایج حاصل از رویکرد اتخاذشده است.

کلیدواژه‌ها: نفت، سیاست‌گذاری صنعتی، دولت، رویکرد ساختاری، توسعه.

* پژوهش‌گر حوزه سیاست‌گذاری صنعتی و دکترای سیاست‌گذاری عمومی، دانشگاه تهران
masouddarroudi@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۰۹/۰۵، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۱۱/۰۲

۱. مقدمه

امروزه صنعت به واسطه ویژگی‌های خاصی که دارد از اهمیت بسیاری در فرایند توسعه برخوردار است؛ به طوری که سیاست‌گذاران و اندیشمندان حوزه مطالعات توسعه معتقدند راه توسعه جوامع از توسعه صنعتی می‌گذرد و بدون توسعه صنعتی نمی‌توان از سطوح بالایی رفاه و درآمد سرانه برخوردار بود (هیویت و دیگران ۱۳۷۷: ۳). کشورهای صنعتی و تازه‌صنعتی شده، نمونه بارز این واقعیت‌اند. نخست، صنعتی شدن امکان تولید کالاهای جدید را فراهم می‌آورد و در جریان رشد اقتصادی نیازهای نوینی آشکار می‌شود که بخش‌های سنتی مانند کشاورزی یا صنایع دستی قادر به پاسخ‌گویی به آن‌ها نیست؛ دوم، صنعتی شدن امکان دستیابی به بازدهی فزاینده را فراهم می‌آورد، بدین ترتیب، توان تولید با شتابی فراوان افزایش می‌یابد و این پدیده‌ای است که در بخش‌هایی مانند کشاورزی سنتی اتفاق نمی‌افتد؛ و سوم آن‌که صنعتی شدن دارای تأثیرات زنجیره‌ای است و به تدریج بر حلقه‌های آن افزوده می‌شود و هر حلقه دیگر حلقه‌ها را می‌آفریند و این آفرینش‌ها در تمامی سطوح است (ملک‌محمدی ۱۳۸۱: ۶۷). امروزه اهمیت صنعت و تولیدات کارخانه‌ای در ارتقای سطح رفاه اقتصادی بیش از هر زمان دیگری افزایش یافته است و بر همین اساس، بسیاری از کشورها در طول سده گذشته، در پی صنعتی شدن بوده‌اند. پس از انقلاب صنعتی و با اهمیت یافتن «صنعت» در فرایند حرکت جوامع انسانی به سمت رشد و توسعه اقتصادی، کشورهایی که توانسته بودند زودتر از دیگران به ابزار صنعت مجهز شوند و صنعتی شوند، سطوح بالاتری از درآمد و رفاه را کسب کردند. صنعت به واسطه ویژگی‌های خاص خود در توسعه اقتصادی نقش مهمی دارد: صرفه‌جویی‌های ناشی از مقیاس، پیوندهای پسین و پیشین زیاد با دیگر بخش‌های اقتصادی و حتی پیوندهای موجود در زیربخش‌های خود صنعت، ایجاد محیط مناسب برای افزایش بهره‌وری و ایجاد خلاقیت و درنهایت، پی‌آمدهای خارجی مثبت از جمله این ویژگی‌هاست. با وابستگی سطح رفاه و رشد و توسعه اقتصادی کشورها به درجه صنعتی شدن آن‌ها، تقسیم‌بندی کشورها براساس میزان توسعه‌یافتگی و میزان صنعتی شدن آن‌ها صورت می‌گرفت، و به این ترتیب، مرز کشورهای توسعه‌یافته و کشورهای در حال توسعه بیش‌ازپیش نمایان شد. تجربه صنعتی شدن در کشورهای صنعتی که با حرکت از سیستم تولید سنتی و سرمایه‌داری تجاری به سمت سرمایه‌داری صنعتی مشخص می‌شود، با افزایش احترام به مالکیت خصوصی، گسترش بازار، و تضمین حقوق مالکیت توسط دولت‌های حاکم هم‌زمان است. در این روند، هم دولت هم بخش خصوصی نقش فعالی داشته‌اند، اما در این فراگرد دولت نه به جای بازار،

بلکه در کنار بازار عمل می‌کرده است. در واقع، برخلاف تجربه بسیاری از کشورهای امریکای لاتین، افریقا، و حتی کشورهای دارنده درآمدهای نفتی، که دولت نقش مهمی را در ایجاد صنایع تولیدی برعهده داشته است، در کشورهای پیش‌رو، دولت حامی و مشوق بخش خصوصی در ایجاد صنایع تولیدی بوده است.

سیاست‌گذاری صنعتی، به‌مثابه پایه‌ای برای توسعه اقتصادی — سیاسی یک کشور، در ایران به قرن نوزدهم بازمی‌گردد و هم‌پیوند با سیاست‌گذاری دولتی بوده است. بررسی تجربه سیاست‌گذاری صنعتی و صنعتی‌شدن در کشورهای در حال توسعه، و از جمله ایران، نیازمند بررسی سیاست‌گذاری دولتی در زمینه صنعت است. در این کشورها، برخلاف کشورهای صنعتی، رشد صنعت با اتکا به پویایی درونی خود و با تکیه بر سرمایه‌گذاری بخش خصوصی، که دارای ساختاری رقابتی است، شکل نگرفته است؛ بلکه لویاتان دولت تنها بازیگر میدان توسعه اقتصادی، به‌ویژه توسعه بخش صنعت، بوده است. این موضوع در پیش از وقوع انقلاب اسلامی باعث رشد ساختار صنعتی وابسته به دولت شد و هم‌چنین، باعث ظهور طبقه‌ای از بورژوازی وابسته را فراهم کرد. در دوران پهلوی، که عملاً می‌توان به‌طور جدی و دقیق از مقوله سیاست‌گذاری صنعتی صحبت به‌میان آورد، ایران در زیر چتر حمایتی غرب قرار گرفت و در نتیجه افزایش کمک‌های خارجی و برخورداری از درآمدهای روزافزون نفت و تثبیت قدرت سیاسی دولت توانست هژمونی خود را در جریان توسعه بخش صنعت در ایران ایفا کند. در این مقطع شاهد شکل‌گیری و بسط‌یافتن قدرت اقتصادی طبقه نوحاسته و جدیدی از سرمایه‌داران صنعتی در لوی حمایت گسترده دولت هستیم.

این موضوع در ایران کم‌تر مورد بررسی قرار گرفته است، بنابراین یکی از محدود آثاری که سعی داشته با رویکردی تحلیلی — تاریخی موضوع علل ناکارآمدی سیاست‌گذاری صنعتی را در ایران بررسی کند کتاب *دولت و صنعتی‌شدن در ایران* نوشته مسعود کارشناس (استاد ایرانی اقتصاد دانشگاه سواز لندن) است. در مقاله حاضر تلاش شده است تا کتاب یادشده را از منظر سیاست‌گذاری صنعتی به‌طور محتوایی نقد کنیم.

۲. معرفی کتاب

کتاب مسعود کارشناس تحقیقی است که تجربه ایران را در زمینه صنعتی‌شدن و نقش عامل نفت و سیاست‌های دولتی به‌بحث می‌گذارد. مؤلف در معرفی کتاب می‌نویسد: «این کتاب

تحقیقی است پیرامون رشد اقتصادی و تغییرات ساختاری در کشورهای در حال توسعه صادرکننده نفت با توجهی ویژه به تجربه ایران. این بررسی برپایه سه محور مرتبط به یکدیگر انجام شده است که محورهای مهم در امر تولید هستند؛ منابع مالی انباشت، تعادل بخش‌های مختلف اقتصادی در فرایند رشد، و ارتباط میان توزیع و درآمد لازم برای رشد» (کارشناس ۱۳۹۰: ۱). همان‌طور که از عنوان کتاب پیداست، موضوع آن فقط بحثی اقتصادی نیست، بلکه «یک بررسی تاریخی است از مراحل مختلف رشد اقتصادی در ایران و ارتباط آن با تغییر ساختار صنعتی که تأکید خاصی بر نقش دولت در این روند دارد» (همان). تأکید بر دولت از آن‌جا ناشی می‌شود که به عقیده مؤلف: «تأثیر واقعی صدور نفت بر یک اقتصاد در حال رشد ناشی از درآمد آن است و نه منتج از ارتباط‌های بخش نفتی با سایر بخش‌های اقتصادی» (همان: ۵۰) و به همین علت باید به آن نهادی توجه شود که وارث اصلی این درآمد است، یعنی دولت. پس لازم است که «ارزیابی کلی اقتصاد کشور و بررسی سیاست بودجه دولت از نظر درآمد و هزینه صورت بگیرد» (همان: ۶۰).

سپس، کارشناس دیدگاه‌های مختلف را در زمینه تأثیر درآمد نفت در امر رشد توضیح داده است و دو دیدگاه «شبه‌کلاسیک» و «ساختاری» را در این حوزه از یکدیگر بازمی‌شناسد. او معتقد است که با توجه به برخورد انعطاف‌پذیرتر دیدگاه «ساختاری» و امکانی که در فهم ارتباط بخش‌های مختلف اقتصادی با یکدیگر در اختیار می‌گذارد، ارزیابی نقش درآمد نفت در امر رشد را با توسل به این دیدگاه موفق‌تر می‌داند. از نظر کارشناس، دولت «سازمان اجتماعی مستقلی است که با نظام اقتصادی تعریف‌شده‌ای روبه‌روست و ظرفیت و توانایی دخالتش در امور اقتصادی را از ارتباط‌های سیاسی‌اش که ریشه در نیروهای مردمی دارد به دست می‌آورد» (همان: ۲۴). به این معنا، دولت هر چه قدر هم که مقتدر باشد به واسطه الزام به تمکین در برابر عوامل اقتصادی و نیز وابستگی‌های اجتماعی همواره از استقلال نسبی برخوردار خواهد بود.

فصل دوم کتاب مروری تاریخی است بر جامعه‌شناسی اقتصادی ایران و تأثیر آن در دولت‌هایی که از قرون وسطی در ایران تأسیس شدند. تبدیل دولت خان‌سالار و مبتنی‌بر اقتصاد کشاورزی و جامعه ایلداری و کوچ‌نشین به دولت مرکزی که هم‌چون مهره‌ای از تجارت بین‌المللی ایفای نقش می‌کند، موضوع کاوش این فصل از کتاب است. روشن است که این گذار بدون بحران صورت پذیرفته است و نویسنده انقلاب مشروطه را آخرین بحران دولت در این سیر تاریخی می‌داند. این بررسی تاریخی در فصل سوم کتاب ادامه پیدا می‌کند و در دوران بین دو جنگ جهانی اول و دوم شاهد «ظهور دولت

امروزی و رشد سرمایه‌داری» در ایران هستیم. دورانی که کودتای ۱۲۹۹ را می‌توان نقطه عطف آن به‌شمار آورد.

سیاست اقتصادی دولت در دوره بین ۱۹۲۱ تا ۱۹۴۱ بر مبنای یک بینش اقتصادی منطقی و سیستماتیک استوار نبود. دولت می‌خواست در زمینه اقتصادی با تدارک زیربنا و چارچوب سیاسی - حقوقی یک اقتصاد مدرن اقتصاد ملی ایران را پی‌ریزی کند (همان: ۶۹).

دخالت دولت در اقتصاد ایران میراث همین دوران است، اما درآمد نازل دولت در این سال‌ها به او اجازه دخالت آن‌چنانی را در اقتصاد کشور نداد و باید منتظر پایان یافتن جنگ جهانی دوم و وارد شدن به دورانی که نویسنده آن را «دوران نفت» می‌نامد بود تا «تغییرات اساسی در نقش دولت در فرایند انباشت پدید آید» (همان: ۸۷).

در مقدمه فصل چهارم کتاب که عنوان آن «دولت، نفت و نهادهای جدید انباشت ۱۹۷۷-۱۹۵۳» است، دوران حکومت محمدرضا پهلوی بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ مورد ارزیابی قرار می‌گیرد:

در حالی که تا پیش از این نقش دولت در بسیج منابع سرمایه‌گذاری در اقتصادی با گرایش شدید کشاورزی خلاصه می‌شد، در مرحله جدید دولت در مقابل مسئولیت توزیع و تقسیم درآمد اقتصادی متمرکز، یعنی درآمد حاصل از فروش نفت قرار گرفت. این امر به سرعت ماهیت ارتباط سیاسی - اقتصادی کشور را تغییر داد و ساختار نهادین جامعه نیز به کلی دگرگون شد (همان: ۸۸).

در این فصل از کتاب نویسنده این دوران را به سه مرحله تقسیم می‌کند و هر کدام را از چشم‌اندازهای مختلف مورد بررسی قرار می‌دهد:

- در مرحله اول (۱۹۵۵-۱۹۵۹) به علت جریان پول‌های خارجی در اقتصاد کشور سرمایه‌گذاری رشدی سریع پیدا می‌کند.
- در مرحله دوم (۱۹۶۰-۱۹۶۲) نظام حکومتی در رویارویی با بحران شدید سیاسی ارتباطها و ائتلاف‌های سنتی خود را با طبقات قدرتمند اجتماعی از دست می‌دهد.
- در مرحله سوم (۱۹۶۳-۱۹۷۷) که طولانی‌ترین دوران رشد اقتصادی در تاریخ ایران به حساب می‌آید، کشور شاهد ۹/۱۸ درصد رشد سالیانه در سرمایه‌گذاری ثابت ناخالص بود (همان: ۱۱۰-۱۱۲).

نویسنده با ارزیابی نقش دولت در سرمایه‌گذاری، روند توسعه صنعتی ایران را از این منظر بررسی می‌کند و نشان می‌دهد که عمده سرمایه‌گذاری‌های مرحله اول و دوم به‌منظور سرمایه‌گذاری صنعتی برای تولید کالاهای موردنیاز بازار داخلی و همچنین بخش کشاورزی بوده است. «همین سرمایه‌گذاری‌ها به ازبین‌رفتن کمبودهای تولید مواد غذایی که یکی از عوامل بی‌ثباتی دهه ۱۹۵۰ بود، انجامید» (همان: ۱۶۲).

مؤلف در فصل پنجم کتاب نقش دولت را در انباشت سرمایه در طول دوره سال‌های ۱۹۵۳-۱۹۶۳ میلادی در ایران بررسی می‌کند و هسته بررسی این فصل بر ماهیت تغییرات ساختاری هم‌راه با رونق دهه ۱۹۵۰ و رکود متعاقب آن در دهه ۱۹۶۰ متمرکز است. مسعود کارشناس معتقد است تغییرات ساختاری شامل دو حوزه بود: اولین حوزه تجدید ساختار بخش صنعتی از طریق هدایت سرمایه‌گذاری خصوصی و دولتی در خطوط جدید صنایع تولیدی بود که با ساخت تقاضای داخلی تطابق بسیاری داشت، و دومین حوزه مربوط به اصلاحات ارضی بود. این دو فرایند گذار با چالش موقعیت اجتماعی ریشه‌دار طبقات قدرتمند زمین‌دار سنتی و بلا تکلیفی سیاسی که نتیجه آن طولانی‌تر شدن رکود فعالیت‌های سرمایه‌گذاری بود هم‌راه شد (کارشناس ۱۳۹۰: ۱۹۸).

در فصل ششم نویسنده گذار کشاورزی در ایران را با تمرکز بر پی‌آمدهای تغییرات ارضی بر فرایند صنعتی‌شدن کشاورزی ایران در طول سال‌های ۱۹۶۲-۱۹۷۷ بررسی کرده است. او معتقد است:

در این دوره شاهد مرحله انتقال مهمی از طریق مداخله دولت هستیم که در تاریخ جدید ایران بی‌نظیر است. اصلاحات ارضی نقطه عطف تغییرات ارضی بود که جنبه‌های دیگر توسعه کشاورزی را به‌نحو مهمی شکل داد (همان: ۲۱۰).

نویسنده معتقد است اولین نتیجه اصلاحات ارضی کمک به رفع تنگناهای عرضه مواد غذایی به‌منزله منبع اصلی بی‌ثباتی طی دهه ۱۹۵۰ بوده است. بخش کشاورزی با افزودن به عرضه نیروی کار شهری به رشد اقتصاد کمک کرد و، برخلاف اعتقاد رایج، بخش کشاورزی به‌علت تمایلات صنعتی‌شدن دولت طی این دوره در فشار مالی نبود، بلکه شواهد موجود حاکی از آن است که خالص ورود منابع یا خالص ورود محصولات طی این دوره به بخش کشاورزی مثبت بوده است.

فصل هفتم کتاب دخالت دولت و تغییر ساختار سرمایه صنعتی را از سال ۱۹۶۳ تا ۱۹۷۷ بررسی می‌کند. کارشناس این دوران را «دوران صنعتی‌شدن مدرن ایران» می‌داند و

عوامل مثبتی را که این امر را ممکن ساختند «درآمد ارزی فراوان، ناشی از صدور نفت»، «دست‌رسی صنایع به سرمایه از طریق شبکه بانکی»، «وجود نیروی انسانی به‌اندازه لازم»، و نیز «ثبات قیمت مواد غذایی و نبود فشارهای تورمی» به‌شمار می‌آورد (همان: ۲۰۵). این امکانات عمدتاً به‌لطف درآمد نفت ممکن شده است و البته نویسنده، برخلاف دیگر صاحب نظران، درآمد حاصل از فروش نفت را کمک و نه مانعی برای رشد و توسعه اقتصادی به‌حساب می‌آورد. به‌عقیده او، موانع رشد صنعتی در ایران را باید در جای دیگری، یعنی در حوزه سیاست جست‌وجو کرد: «کوتاهی در ایجاد اشتغال»، «توزیع ناعادلانه ثروت»، و «نبود نظام مالیاتی به امید دست‌رسی نامحدود به درآمد نفت و وام‌های خارجی» (همان: ۲۰۶). بحران مالی که بخش سوم و مهم‌ترین بخش فصل هشتم کتاب را تشکیل می‌دهد، مهم‌ترین عامل اقتصادی شکست سیاست‌های اقتصادی این دوران معرفی شده است. کارشناس نشان می‌دهد که افزایش قیمت نفت در سال ۱۹۷۳ بیماری مزمن اقتصاد ایران، یعنی نبود تعادل را در واردات و صادرات صنعتی پنهان کرد و باعث شد که بحرانی که یک‌بار نیز در اوایل دهه ۱۹۶۰ اقتصاد ایران را متزلزل کرده بود، در اواخر دهه ۱۹۷۰ این اقتصاد را به زمین بزند. سیاست جای‌گزینی واردات به جای آن‌که از این بی‌تعادلی بکاهد بر شدت آن افزود (همان: ۲۲۳).

فصل هشتم کتاب به الگوی کلی رشد و دگرگونی ساختاری در اقتصاد ایران طی دوره ۱۹۵۹-۱۹۷۲ اختصاص دارد. نویسنده معتقد است که گرچه اقتصاد ایران به درصد رشد تحسین‌برانگیز و دگرگونی ساختاری سریعی رسید، این رشد با اتکای «بیش‌ازحد» بر منابع خارجی تأمین شد. به این معنی که در میان‌مدت اقتصاد مستعد ابتلا به بحران جدی تراز پرداخت بود و در درازمدت با توجه به تداوم الگوی موجود دگرگونی ساختاری، اقتصاد نمی‌توانست بعد از اتمام ذخایر نفتی رشد پایدار داشته باشد. کارشناس معتقد است ماهیت تولید انحصاری بخش صنایع تولیدی تمایز تولیدی رو به افزایش را ترغیب می‌کرد؛ این الگوی صنعتی شدن به دلایل متعددی با مشکلات جدی تراز پرداخت همراه بود.

فصل نهم کتاب به نتیجه‌گیری از این تحقیق اختصاص یافته است. نویسنده بر این نظر است که شکل استبدادی تأسیس دولت مدرن در ایران به‌دست رضا شاه مهر خود را بر دخالت دولت در برنامه‌ریزی اقتصادی کشور زد و مانع از آن شد که نهادی بر اعمال دولت کنترل داشته باشد. دولت ایران به سرکردگی شاه آن‌چنان بر همه امور مسلط بود که امکان کم‌ترین برخورد انتقادی‌ای با سیاست‌های اقتصادی وجود نداشت. بی‌نیازی دولت از تمامی طبقات اجتماعی او را به تنها تصمیم‌گیرنده تبدیل کرده بود، تصمیم‌گیرنده‌ای که

کم‌ترین کنترلی بر روند تولید صنعتی بخش خصوصی نداشت. بر این پایه است که مؤلف نتیجه تحقیق خود را با این جمله به پایان می‌برد: «روند استبدادی انباشت سرمایه که هنوز برخی از متخصصین از بازدهی آن دفاع می‌کنند، در مورد اقتصادهای نفتی به شکست می‌انجامد» (همان: ۲۳۹).

۳. نقد محتوایی

مسعود کارشناس از منظر اقتصاد سیاسی و در چهارچوب ساختارگرایی اقتصادی تأثیر درآمدهای نفتی را در روند صنعتی شدن در ایران و نقش دولت در سیاست‌گذاری صنعتی مورد بررسی قرار داده است.

اولین نقدی که بر کتاب وارد است فقدان توجه به نقش دولت در صورت‌بندی و اجرای سیاست‌گذاری است. نویسنده تمرکز و تأکید کارآمدی را بر نحوه سیاست‌گذاری صنعتی و نقشی که نفت در این زمینه بازی کرده است تا حد زیادی نداشته است. اساساً در مباحث توسعه صنعتی، نقش دولت و نحوه تصمیم‌سازی و استراتژی‌های به‌کار گرفته شده از سوی آن در هسته پژوهش‌های این زمینه قرار دارد؛ اما نویسنده کتاب بیش‌تر بر نقش و عامل درآمدهای نفتی در افول یا پیشرفت صنعت تمرکز کرده است؛ مناسب بود که نویسنده با توجه به آوردن مفهوم دولت در عنوان کتاب به نقش آن نیز توجه درخوری می‌داشت.

دومین نقد محتوایی‌ای که بر کتاب وارد است ماهیت روش‌شناختی کتاب است. کتاب *نفت، دولت و صنعتی‌شدن در ایران* را باید در زمره تحقیقاتی دانست که در حوزه اقتصاد توسعه و نظریات دولت رانتی تدوین شده‌اند. این دسته از پژوهش‌ها بیش‌تر بر انباشت سرمایه از طریق موهبت‌ها و منابع طبیعی استوار است و بر نقش دولت در توزیع رانت‌های برآمده از فروش منابع طبیعی تأکید دارد. رانت در علم اقتصاد، به اجاره زمین و اجاره‌بها اطلاق می‌شود. به‌طور کلی، هرگونه درآمدی که حاصل کار و تلاش تولیدی نباشد، با عنوان «رانت» نام‌گذاری می‌شود (طیبیان ۱۳۷۱: ۳). اما زمانی که در اقتصاد سیاسی درباره رانت بحث می‌شود، منظور درآمدهایی است که برای یک دولت از منابع خارجی (از طریق فروش مواد خام و منابع زیرزمینی با کمک‌های دیگر دولت‌ها یا برخی موارد دیگر) به‌دست می‌آید. این درآمدها ارتباطی به فعالیت‌های تولیدی اقتصاد داخلی ندارند و از یک فعالیت مولد اقتصاد داخلی به‌دست نمی‌آیند. بنابراین می‌توان آن‌ها را درآمدی دانست که غالباً از استخراج مواهب الهی به‌دست می‌آید. نمونه بارز درآمدهای رانتی درآمدهای نفتی است که کشورهای صادرکننده نفت به‌دست می‌آورند.

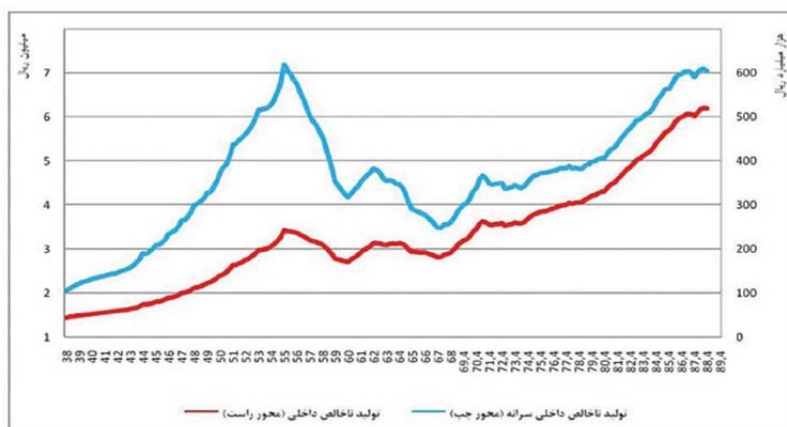
کتاب مورد نظر یکی از پژوهش‌های حوزه رانتیریسیم و یکی از نظریات شبه‌پارادایم «نظریه نفرین منابع» بر عامل نفت، به منزله عامل موفقیت یا شکست فرایندهای توسعه صنعتی و اقتصادی، متمرکز است که در این نظریات عاملی چون نفت را در به وجود آوردن نوع خاصی از نهادها مؤثر می‌دانند. مثلاً در قالب نظریه رانتیریسیم، اصولاً بر شیوه رفتار و حکومت دولت رانتیر تأکید دارد. این شیوه خاص سیاست و حکومت دارای دو مشخصه عمده است؛ نخست این که رانت در کنترل نخبگان حاکم است و دوم این که نخبگان حاکم از این رانت برای جلب هم‌کاری و کنترل جامعه استفاده می‌کنند تا در نتیجه، ثبات سیاسی دولت را حفظ کنند (حاجی یوسفی ۱۳۷۶: ۱۵۳). بر همین اساس، استدلال می‌شود مهم‌ترین شیوه مورد استفاده حکومت برای جذب طبقات و گروه‌های مختلف عبارت است از: اعطای اعتبارات و وام‌های خاص به گروه‌هایی از جامعه، افزایش هزینه‌های دولتی در اقتصاد داخلی، تشکیل احزاب و جمعیت‌ها، و... بنابراین رفتار دولت رانتیر را می‌توان در چهارچوب همین شیوه رانتیریسیم مورد بررسی و مطالعه قرار داد (سجادی ۱۳۷۹: ۳۹).

از سویی دیگر، در همین زمینه نظریه نفرین منابع مطرح است. نظریه نفرین منابع طبیعی عنوانی است که نخستین بار در کتاب ریچارد اوتی در ۱۹۹۳ مطرح شد و اندکی بعد با مقاله تأثیرگذار جفری ساکز و اندرو وارنر در سال ۱۹۹۵ به مفهومی شناخته‌شده میان اقتصاددانان بدل شد (Auty 1993; Sachs and Warner 1995). ایده اساسی نظریه نفرین منابع این است که کشورهای دارای منابع طبیعی غنی عموماً در بلندمدت دارای عملکرد ضعیف‌تر و بنابراین رشد اقتصادی پایین‌تری در مقایسه با کشورهایی هستند که بهره‌چندانی از منابع طبیعی نبرده‌اند (Sachs and Warner 1995: 2). این نظریه تأکید بیشتری را بر عملکرد نهادی و ساختاری کشورهای دارای منابع طبیعی، به‌مثابه مهم‌ترین موانع رشد صنعتی، قرار می‌دهد. مسعود کارشناس در کتاب خود به همین سیاق در قالب همین نظریه مشکل توسعه نیافتن صنعتی را در ایران همان موانع ساختاری و نهادی و ظهور امکاناتی هم‌چون درآمد ارزی بالا به لطف درآمد نفت، به حساب می‌آورد. در این نوع از نظریات نوعی جبرگرایی دیده می‌شود که هر کشوری که دارای منابع طبیعی است به علت وجود درآمدهای بادآورده دارای رشدهای استوار مبتنی بر صنعتی‌شدن و اقتصاد پایدار نخواهد بود؛ مشکل اساسی این نوع نظریات به نحوه نگاه آن‌ها بازمی‌گردد. اغلب این نظریات از این گزاره که نهادهای سیاسی و اقتصادی محصول توسعه هستند نه موجد توسعه غفلت ورزیده‌اند؛ و به همین علت است که اغلب پژوهش‌های این‌چنینی از ارائه تبیین‌های علی و روایت‌های دقیق و جامع از پویای درونی توسعه در این گونه از کشورها ناتوان هستند.

از منظری دیگر، برخلاف نگاه نویسنده، باید گفت که سیاست‌گذاری صنعتی، به‌مثابه پایه‌ای برای توسعه اقتصادی - سیاسی یک کشور، در ایران به قرن نوزدهم بازمی‌گردد و هم‌پیوند با سیاست‌گذاری دولتی بوده است (برادران شرکا و هادی زنوز ۱۳۸۲). بررسی تجربه سیاست‌گذاری صنعتی و صنعتی‌شدن در کشورهای درحال توسعه، و از جمله ایران، نیازمند بررسی سیاست‌گذاری دولتی در زمینه صنعت است. مقوله‌ای که نویسنده با وجود توجه به آن، نتوانسته است به‌خوبی مقوله دولت را در آن بررسی کند.

در این دوره با اتخاذ استراتژی جای‌گزینی واردات در طول برنامه‌های عمرانی قبل از انقلاب (از برنامه سوم به بعد) اصولاً با هدف حمایت از صنایع داخلی مورد توجه قرار گرفت. دولت با اتخاذ سیاست‌هایی چون تثبیت نرخ ارز، اعطای تسهیلات سهل‌الوصول و ارزان، تأمین انرژی مورد نیاز صنایع، ایجاد نهادهایی مانند بانک توسعه صنعتی و معدنی، و ... مقدمات گسترش سرمایه‌گذاری صنعتی را در بخش خصوصی و مشارکت سرمایه‌گذاری خارجی به وجود آورد (نیلی و دیگران ۱۳۹۱: ۲۹). هرچند کاربست این سیاست‌گذاری‌ها به رشد سریع صنایع داخلی و حتی در برخی از صنایع به تأمین کامل نیازهای داخلی منتهی شد، در نهایت سیاست‌گذاری صنعتی این دوره منتهی به صنعتی‌شدن که از نظر بهره‌وری در سطحی مطلوب قرار نداشت و تاحدزیادی از لحاظ کالایی و فنی به خارج وابسته بود و ساختاری انحصاری داشت و دولت بیش‌ازپیش بر آن مسلط بود. رشد صنعت طی دوره ده‌ساله ۱۳۴۳ تا ۱۳۵۳ افزایش یافت، به طوری که ایران در آن مقطع زمانی یکی از پیش‌گامان رشد و توسعه در میان کشورهای درحال توسعه بود. اگرچه این رشد طی سال‌های منتهی به پیروزی انقلاب اسلامی کاهش چند درصدی پیدا کرد، در چشم‌انداز کلی، روند روبه‌رشدی را نشان می‌داد. این امر را باید مرهون تمرکز سیاست‌گذاری صنعتی در ساختار قدرت نسبتاً هماهنگ دوره پهلوی و اراده سیاسی برای صنعتی‌شدن دانست، نه در عاملی چون نفت (درودی ۱۳۹۶: ۵۲-۵۳). برخلاف استدلال کارشناس، باید استدلال کرد هماهنگی و تمرکز تصمیم‌گیری‌های سیاسی و اراده معطوف به رشد صنعتی در ایران دهه ۴۰ شمسی (بین سال‌های ۱۳۴۲-۱۳۵۲) بوده است؛ زیرا در پژوهش‌های اخیر در حوزه ادبیات توسعه صنعتی عامل «آرایش سیاسی» (political settlement) به‌مثابه بستر توسعه در کشورهای غیر توسعه‌یافته مطرح است. در این رویکرد بر هماهنگی و انطباق استراتژی‌های توسعه صنعتی با آرایش سیاسی در یک کشور تمرکز شده است و عامل شکست یا موفقیت فرایندها و سیاست‌های معطوف به توسعه را انطباق‌داشتن یا انطباق‌نداشتن این دو عامل می‌داند. نکته مهم این دوران تاریخی این بوده است که اقتصاد

ایران رشد بی‌نظیر خود را در حالی تجربه می‌کرد که نفت عنصر اصلی در ارتقای این رشد نبوده است. چون نفت به‌خودی‌خود عنصری خنثی و منفعل است؛ و عوامل دیگر هم‌چون آرایش سیاسی می‌تواند نقش آن را منفی یا مثبت کند (Khan 2010; DiJohn 2009). با ابتدا بر این استدلال، باید گفت که هماهنگی بین آرایش سیاسی و استراتژی‌های توسعه صنعتی هم‌چون جای‌گزینی واردات در دهه‌های ۴۰ و ۵۰ توانست رشد صنعتی را رقم بزند؛ اگرچه درآمدهای نفتی نقش مفیدی را در برآورده‌کردن نیازهای این رشد فراهم آورد، نمی‌توان تمامی موفقیت‌های رشد صنعتی را در این مقطع تاریخی به این عامل تقلیل داد.



نمودار ۱. تولید ناخالص داخلی و تولید ناخالص داخلی سرانه در سال منتهی به هر فصل (به قیمت‌های ثابت سال ۱۳۷۶)

منبع: بانک مرکزی جمهوری اسلامی

همان‌طورکه در نمودار ۱ آمده است، رشد اقتصادی یادشده بلافاصله پس از افزایش قیمت جهانی نفت و متعاقب آن ارتقای درآمدی ارزی دولت رو به افول می‌گذارد. نمودار ۱ نشان‌دهنده رشد تدریجی و نقطه‌اوج رشد غیرنفتی اقتصاد و افول این رشد است. در این دوران سیاست‌گذاری صنعتی اگرچه در سازمان‌های دولتی و به‌طور کلی در حیطه قوه مجریه بود، حمایت‌های شخصی محمدرضا شاه پهلوی از پروژه‌ها و سیاست‌های صنعتی باعث پیشرفت و تمرکز سیاست‌گذاری صنعتی در این دوران شد (Nasehi 2015). این نوع توسعه صنعتی بیش‌تر به توسعه دستوری شباهت داشت تا یک برنامه مدون و همه‌جانبه؛ و بیش از آن‌که مبتنی بر پویایی درونی بخش خصوصی باشد بر تجدیدی آمرانه ازسوی دولت استوار بود (لیلاز ۱۳۹۲: ۶۹). در تقابل با استدلال کارشناس

که معتقد به مثبت بودن و مفیدبودن عامل نفت است، باید گفت که پس از شوک نفتی ۱۹۷۲-۱۹۷۳ که با افزایش قیمت نفت خودش را نشان داد، نحوه سیاست‌گذاری صنعتی رو به افول گذاشت.

سؤالی که می‌تواند پیش آید این است که در صورتی که عامل نفت نقش مثبتی در روند توسعه صنعتی و به‌طور کلی توسعه در ایران دوران پهلوی داشت، چرا این رشد پس از افزایش چشم‌گیر قیمت نفت رو به افول گذاشت؟ اگر بخواهیم به استدلال نویسنده مبنی بر راه‌گشای بودن نفت برای سیاست‌های صنعتی وفادار باشیم، طبیعتاً افزایش قیمت نفت باید رشد بیش‌تری را برای کشور به ارمغان می‌آورد؛ اما حقیقت تاریخی عکس این موضوع را نشان می‌دهد. افزایش درآمدهای نفتی باعث حجیم‌شدن دولت، به‌خصوص بخش بوروکراسی آن شد و این عامل باعث شده است دولت مستقل از طبقات عمل کند و اگر هم عملاً طبقه‌ای در این وضعیت تشکیل شود دولت آن را ساخته است. به عبارتی، قمرهای کناره قدرت هستند، اما طبقه نیستند (حاجی‌یوسفی ۱۳۷۸: ۵۸). در واقع، زمینه‌های مادی شکل‌گیری طبقه در ایران ناپایدار بود، چون منبع اصلی تأمین اقتصادی نفت بود. دولت نفتی اجازه شکل‌گیری طبقات به معنای مدرن را نداد. در ایران از انسجام، تشکیلات، و وحدت نظری و عملی در درون طبقات خبری نیست به علت این که ساختار نفتی چنین اجازه‌ای را نداد، چون شکل‌گیری طبقات، گرایش و هنجارها برای یکی‌شدن، و یک‌دست‌شدن زمان زیادی می‌برند، ولی در ایران به علت ناپایداری عمومی، به‌ویژه سیاسی، اصلاً چنین چیزی شکل نگرفت، ضمن این که ساختار نفتی هم علاقه‌ای به شکل‌گیری طبقه‌ای مستقل از قدرت را نداشت. به همین علت است که استدلال مسعود کارشناس دارای نواقص و گسست‌های جدی مفهومی و محتوایی است. کارشناس جواب درستی را در این باره به مخاطب ارائه نمی‌دهد.

همین امر نیز در دوران و فرایندهای توسعه پس از انقلاب مشهود است. در دوران پس از انقلاب، با ظهور گفتمان اسلام سیاسی مدرن در قالب ایدئولوژی جدید اسلامی، نظام سیاسی برآمده بر خودکفایی اقتصادی و رهایی از قیود استکبار شرق و غرب تأکید می‌کند و در این ره‌گذر، با موانع داخلی و خارجی زیادی روبه‌رو می‌شود. در دهه اول بعد از انقلاب، به واسطه بروز بسیاری عوامل، از جمله التهاب‌های ناشی از انقلاب و ناآرامی‌های آن، حرکت‌های خراب‌کارانه گروه‌های مخالف و در نتیجه، بی‌ثباتی سیاسی، جنگ تحمیلی، اختلاف‌های فکری ناشی از استقرار ایدئولوژی جدید، تحریم اقتصادی، فرار سرمایه‌های ملی و انسانی، و گسترش روزافزون دخالت‌های دولتی بخش صنعت نیز علاوه بر مشکلات

گذشته با مشکلات جدیدی روبه‌رو شد. در این دهه، رشد صنعتی به‌شدت کاهش یافت و بخش صنعت دوره بی‌سیاستی را طی کرد.

به تدریج و در دوره بعد از جنگ بخش صنعت در فضای در حال تکوین سیاست‌گذاری قرار گرفت. نوسازی صنایع مورد توجه مدیران دولتی و خصوصی قرار گرفت، نرخ بهره‌برداری از ظرفیت‌ها بهبود یافت، طرح‌های نیمه‌صنعتی به اتمام رسید و وزارت‌خانه‌های صنعتی (وزارت صنایع، وزارت صنایع سنگین، و وزارت معادن و فلزات) به امر تحقیق و توسعه مبانی فنی و نهادی لازم برای توسعه صنعتی پرداختند. به تدریج گسترش مالکیت دولت در سیاست‌گذاری‌های صنعتی نارسایی‌هایی را در کارکرد شرکت‌های دولتی به وجود آورد. به همین علت، مقدمات واگذاری شرکت‌های دولتی فراهم شد و حرکت‌های اولیه به منظور واگذاری تصدی‌های دولت به بخش خصوصی از تبصره ۳۲ قانون برنامه اول آغاز شد و در سال‌های پایانی آن شتاب بیش‌تری گرفت و در این فاصله زمانی نوسان سیاست‌گذاری، تصمیمات مقطعی و ناکامل با زمان اقدام پایین را به بار آورد (پرخیده ۱۳۸۷: ۲۵). با وجود توجه ویژه به مقوله واگذاری واحدهای تحت پوشش دولت به بخش خصوصی در برنامه دوم، این امر در عمل تحقق نیافت. به طوری که مثلاً هریک از دو سازمان صنایع ملی و سازمان گسترش و نوسازی ایران در طرح‌های توسعه سرمایه‌گذاری واحدهای تحت پوشش خود شرکت می‌کردند. به همین علت، می‌توان از پوشالی‌بودن خصوصی‌سازی در این مقاطع زمانی یاد کرد.

برنامه سوم توسعه نیز با تکیه بر نگرشی جدید به خصوصی‌سازی، اصلاح محیط کسب‌وکار، مقررات‌زدایی از فرایند سرمایه‌گذاری و تقویت قدرت رقابت‌پذیری بخش صنعت نظام جدیدی را طراحی کرد. علاوه بر آن، باتوجه به توسعه چشم‌گیر صنایع واسطه‌ای و سرمایه‌ای در برنامه‌های پیشین و شناخت اهمیت صنایع مبتنی بر دانش با تکیه بر مطالعات پیش‌زمینه برنامه سوم جهت‌گیری‌های صنعتی برنامه با تأکید بر توسعه این صنایع تنظیم شد. در برنامه‌های چهارم و پنجم توسعه نیز شاهد همین روندهای برنامه سوم البته با تغییرات موردتوجهی به نفع افزایش هژمونی دولت در عرصه توسعه و سیاست‌گذاری صنعتی بودیم. در این دوران نیز سیاست‌گذاری صنعتی کماکان با مشکلات عدیده‌ای روبه‌روست و هنوز طرف‌داران دخالت دولتی و مخالفان واگذاری شرکت‌های دولتی از جایگاه مستحکمی برخوردارند و سعی در تبدیل خصوصی‌سازی به اختصاصی‌سازی دارند.

با وجود تمامی استدلال‌های مسعود کارشناس، باید گفت که در مجموع روند سیاست‌گذاری صنعتی در ایران نشان می‌دهد سیاست‌های صنعتی بدون افق بلندمدت،

کوتاه‌مدت، و با زمان اقدام اندک، ناهماهنگ، و نامتوازن، مقطعی، و در راستای افزایش مشروعیت قدرت سیاسی دولت‌ها در دوره‌های تصدی‌گری قوه مجریه بوده است. در سنجش علل یادشده باید دو عامل را بیش از پیش مورد توجه قرار داد: نخست، ساختار ناهماهنگ و نامتمرکز قدرت در سیاست‌گذاری صنعتی و دوم، عامل درآمدهای نفتی. این دو عامل به‌طور هم‌زمان و تکمیل‌کننده‌ای در فرایند سیاست‌گذاری صنعتی پس از انقلاب مؤثر و مقوم یک‌دیگر بوده‌اند.

در بررسی این عوامل به‌طور خلاصه باید استدلال کرد که به‌علت نداشتن افق بلندمدت در سیاست‌گذاری‌های دولت — که این امر خود دارای علل متعدد دیگری هم‌چون محدودبودن مقدرات دولتی در ساختار قدرت، تأثیر گروه‌های ذی‌نفوذ، نداشتن نگاهی واحد در باب مفاهیمی چون منافع ملی، و ... است — به‌ویژه در بخش صنعت، باعث شد تا دولت‌های پس از انقلاب هر یک دارای یک سیاست‌گذاری صنعتی مخصوص به خود باشند. هر یک از دولت‌ها به‌منظور ارتقای جایگاه خود در ساختار قدرت سیاست‌های مقطعی و محدود به اقتضائات زمانی دوران خویش را اتخاذ می‌کردند. نگاهی اجمالی به روند سیاست‌گذاری صنعتی در ایران در قالب برنامه‌های توسعه اقتصادی آشکارا تنوع و ناهماهنگی و نبود یک سیر خطی واحد را نشان می‌دهد.

بر اساس تجربه وقوع یافته در ایران و بر اساس ادبیات اقتصاد توسعه، دولت به‌مثابه متولی و قدرت مشروع توزیع‌کننده درآمدهای نفتی به کل بخش‌های کشور خود را محق می‌دانست تا از درآمد نفت به‌منزله ابزاری برای ارتقای قدرت سیاسی خویش بهره‌برد و مشروعیت‌سازی کند. همین امر باعث شده است که فرایندهای رشد که باید به‌طور تدریجی از حکم‌رانی محوری به جامعه‌محوری و بخش خصوصی گذار پیدا کند، صورت نپذیرد و به‌طور روزافزون دارای افول شود. با توجه به این امر می‌توان استدلالی برخلاف استدلال مسعود کارشناس و در نقد استدلال او صورت‌بندی کرد. این استدلال چشم‌انداز نظری خاصی را برای تحلیل روند سیاست‌گذاری صنعتی در ایران ارائه می‌دهد؛ زیرا در ادبیات اقتصادی سیاسی نفرین منابع نفت عامل توسعه‌نیافتن کشورهای دارای منابع طبیعی، به‌خصوص نفت و گاز، محسوب می‌شود. در ایران نیز این نظریه در پیوندی مفهومی و نظری با ادبیات اقتصاد نهادگرا درآمخته است. اقتصاددانان نهادگرا در ایران با بهره‌گیری از آموزه‌های نظریه نفرین منابع استدلال می‌کنند که عامل درآمدهای نفتی و نیز نداشتن نهادهای مطلوب و خوب سیاسی و اقتصادی باعث شده است که روند رشد و توسعه در ایران کند و آهسته و در برخی اوقات متوقف شود. درمقابل این استدلال می‌توان

این موضوع را مطرح کرد که نهادهای مطلوب سیاسی میوه و محصول توسعه هستند، نه عامل زمینه‌ساز توسعه. همچنین، به‌طور نظری، نظریهٔ نفرین منابع نوعی جبرگرایی مفهومی در درون خود دارد و آن این‌که کشورهای دارای منابع طبیعی روندهای رشد اندک و آهسته‌ای دارند و این امر باعث می‌شود که نهادها و مؤسسه‌های دولتی و غیردولتی نیز دارای رویکردی ضد توسعه باشند. مسعود کارشناس تاحدزیادی گرفتار همین جبرگرایی نهفته در ادبیات نفرین منابع شده است، ولی از چشم‌انداز دیگری و آن هم براساس دیدگاه ساختاری. یکی از گسست‌های همین امر این است که نهادهای توسعه‌ای محصول و میوه توسعه هستند، نه این‌که منشأ توسعه باشند.

۴. نتیجه‌گیری

در آخر، به‌طور خلاصه در نقد کتاب موردنظر و نگاه نویسندهٔ آن باید گفت که برخلاف ادبیات نفرین منابع و نظریهٔ رانتیرسم ساختار سیاست‌گذاری (سیاست‌گذاری متمرکز/سیاست‌گذاری نامتمرکز) عامل افول و رشد توسعهٔ صنعتی در ایران بوده‌اند. در این استدلال تأکید ویژه‌ای بر آرایش سیاسی و استراتژی‌های توسعه می‌شود. رشد و توسعهٔ صنعتی که در دهه‌های ۴۰ و ۵۰ شمسی در حال پیشرفت بوده است محصول انطباق استراتژی جای‌گزینی واردات با آرایش سیاسی آن مقطع بوده است. آرایش سیاسی‌ای که اراده داشت صنایع خود را بهبود ببخشد و شاخص‌های توسعهٔ خود را ارتقا دهد. این امر بیش از آن‌که مرهون عوامل طبیعی‌ای هم‌چون نفت باشد، مرهون ارادهٔ سیاسی به‌مثابهٔ پشتیبان توسعهٔ صنعتی در آن مقطع تاریخی بود. ازسویی دیگر، پس از افزایش قیمت نفت در اوایل دههٔ ۵۰، همان ارادهٔ سیاسی صنعتی‌شدن را در اولویت‌های بعد از خود گذاشت و روند صنعتی‌شدن سیر صعودی خود را از دست داد. نقد مهم بر کتاب مسعود کارشناس نیز از همین غفلت مفهومی سرچشمه می‌گیرد. هرگاه بین این دو عامل وفاق و تطبیق وجود داشت دارای رشد صنعتی بوده‌ایم و هرگاه این امر تحقق پیدا نکرده است، دچار افول توسعه‌ای شده‌ایم.

کتاب‌نامه

برادران شرکا، حمیدرضا و بهروز هادی زنوز (۱۳۸۲)، «استراتژی تجاری و توسعهٔ صنعتی در ایران؛ دوران قاجاریه تا انقلاب اسلامی ۱۳۵۷»، فصل‌نامهٔ برنامه و بودجه، دورهٔ ۸، ش ۲.
پرخیده، احمد (۱۳۸۷)، صنعت و تجربهٔ سیاست‌گذاری صنعتی در ایران قبل و بعد از انقلاب اسلامی، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.

- حاجی یوسفی، امیرمحمد (۱۳۷۶)، «دولت رانتیر یک بررسی مفهومی»، فصل‌نامه اطلاعات سیاسی اقتصادی، ش ۱۲۵ و ۱۲۶.
- حاجی یوسفی، امیرمحمد (۱۳۸۷)، دولت، نفت و توسعه اقتصادی در ایران، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- درویدی، مسعود (۱۳۹۶)، نفت و سیاست‌گذاری صنعتی در ایران، رساله دکتری تخصصی، تهران: گروه سیاست‌گذاری عمومی دانشگاه تهران.
- دهباشی، حسین (۱۳۹۳)، اقتصاد و امنیت: مجموعه تاریخ شفاهی و تصویری ایران معاصر؛ خاطرات دکتر علینقی عالیخانی، تهران: سازمان اسناد و کتابخانه ملی.
- سعیدی، علی اصغر (۱۳۹۳)، تکنوکراسی و سیاست‌گذاری اقتصادی در ایران به روایت دکتر رضا نیازمند، تهران: انتشارات خجسته.
- شکاری، عبدالقیوم (۱۳۷۹)، نظریه دولت تحصیل‌دار و انقلاب اسلامی، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- طیبیان، محمد (۱۳۷۱)، «رانت اقتصادی به‌عنوان یک مانع اقتصادی»، فصل‌نامه برنامه و توسعه، ش ۴.
- کارشناس، مسعود (۱۳۹۰)، نفت، دولت و صنعتی‌شدن در ایران، ترجمه علی اصغر سعیدی، یوسف حاجی عبدالوهاب، تهران: نشر گام نو.
- لیلاز، سعید (۱۳۹۲)، موج دوم؛ تجدد آمرانه در ایران، تهران: نیلوفر.
- ملک‌محمدی، حمیدرضا (۱۳۸۱)، از توسعه لرزان تا سقوط شتابان، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- نیلی، مسعود و دیگران (۱۳۹۱)، دولت و رشد اقتصادی در ایران، تهران: نشر نی.
- هیویت، تام، دیو وایلد، و هیزل جانسون (۱۳۷۷)، صنعتی‌شدن و توسعه، ترجمه طاهره قادری، ویراستار جمال رئیسی، تهران: انتشارات دانشگاه علامه طباطبائی.

Auty, Richard (1993), *Sustaining Development in Mineral Economies: The Resource Curse thesis*, Ph.d thesis, London: Routledge economy of macroeconomic policymaking in pre Revolutionary Iran.

DiJohn, J. (2009), *From Windfall to Curse? Oil and Industrialization in Venezuela, 1920 to the present*, University Park, PA: Penn State University Press

Khan, M. (2010), "Political Settlements and the Governance of Growth- Enhancing Institutions", *Working Paper* (unpublished), London: School of Oriental and African Studies, University of London.

Nasehi, R. (2015), *Studying Rentier States Over Time: the Political Economy of Macroeconomic Policymaking in Pre- Revolutionary Iran*, London: Queen Mary University of London

Sachs, J. D. and A. M. Warner (1995), "Economic Convergence and Economic Policy", Published as Brookings Papers on: *Economic Activity*, William Brainard and George Perry (eds.).